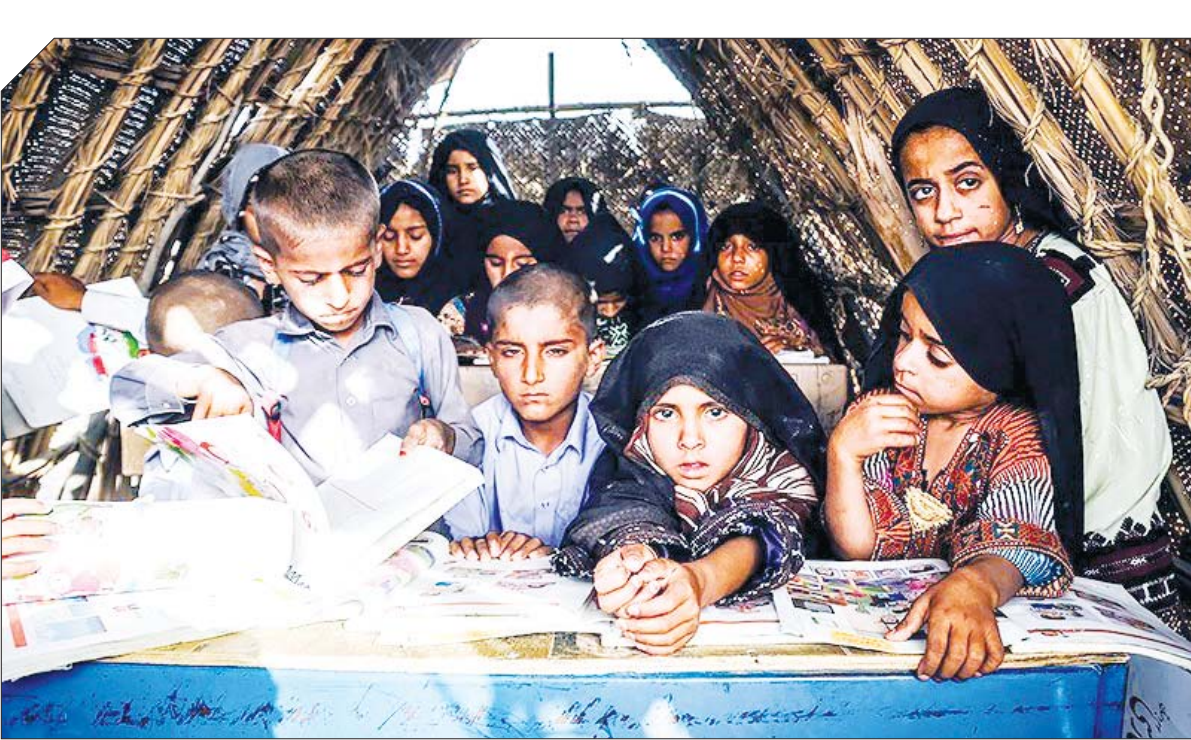


گزارشی از وضعیت پرریسک کودکان کار در سیستان وبلوچستان

اینجا بچه‌ها زود پیر می‌شوند



● یک گروه از بچه‌های سیستان و بلوچستان

خداحافظی درناک‌ترین لحظه زندگی‌ام است. خودروی پژو برای پنج نفر طراحی شده است، اینجا این سواری‌ها هزارو ۱۰۰ تا هزارو ۲۰۰ لیتر سوخت بار می‌زنند و بمب متحرکی می‌شوند تا مقصد. خداداد در ادامه صحبت‌ها از قادر می‌گوید؛ پسر ۱۴ساله‌ای که شاگرد سوخت‌کشی شده بود و بر اثر تصادف و انفجار جان خود را از دست داده بود و از عثمان می‌گوید که تصادف در این جاده او را برای همیشه روی ویلچر نشانده.

آموزش آزاد

مهم‌ترین عامل ترک تحصیل و بازماندن از درس، فقر و تنگدستی اهالی منطقه است که معضلی نفس‌گیر بر جان همه مردم انداخته است. الیاس دبیر مدارس خاش از نبود زیرساخت‌های آموزشی و کمبود امکانات و ناتوان در پرداخت هزینه‌های دانش‌اندوزی در این منطقه سخن می‌گوید. از استعدادهایی که به اجبار خاموش شده‌اند؛ این بی‌رحمانه‌ترین نقطه سرنوشت است که بچه‌های اینجا را احاطه کرده؛ جبر تنگدستی. او می‌گوید: دو سال پیش عثمان که از باهوش‌ترین شاگردانم بود، به دلیل فقر و برای همیاری با خانواده مدرسه را رها کرد. خیلی تلاش کردم و با پدر عثمان و خانواده بسیاری دیگر از دانش‌آموزان کلی صحبت کردم، اما فقر این صحبت‌ها را نمی‌شناسد. عثمان همان کودکی است که حالا روی ویلچر نشستۀ است. الیاس ادامه می‌دهد: مدتی قبل برای تدریس به روستای یارود میان ایرانشهر و چابهار رفتم، طاقت‌سوزترین ایام آموزش‌م بود. حضور در اتاق قدیمی نگره‌هایی که غربت و عزلت از چهار دیوارش می‌چکید و دروازه‌های کاخ کلی که با پلاستیک‌های که جرم‌گرفته محصور شده بودند. گونی‌های نخ‌نمای سفید آرد که نرم‌ترین صندلی تحصیل بچه‌ها شده بودند و زنگ تفریح دانه‌های سفید چسبیده به لباس‌هایشان را متفرق می‌کردند. این اواخر خبر از ساخت مدرسه‌ای کوچک توسط زن و مردی خیر در آن منطقه قلم‌را تاسکین داد، اما هنوز هم در روستاهای لرب مز پاکستان خلا آموزش دامن‌گیر بچه‌هاست. قلب آدم می‌گیرد وقتی می‌بیند پسر بچه‌های ۱۲ و ۱۳ساله که چند سال پیش سر کلاس درس‌م بودند، به جای دفتر و کتاب پاپی شیشه به دور انگشتان ظریفشان می‌چرخد. الیاس یارمحمدی حمایت مالی از خانواده‌ها را کمکی بزرگ برای رفع آسیب‌های جدید این منطقه می‌داند؛ اینجا خانواده‌هایی هستند که کورسوی امیدشان به اندک واریزی باران‌هاست و همه زندگی‌شان در بند آن است. فقر فرهنگی در منطقه، نبود کلاس‌های هوشمند و محیط آموزشی و سرگرم‌کننده کودک و نوجوان از معضلات اصلی سیستان وبلوچستان است و به‌شدت نیازمند ارتقای آموزش و استفاده از دبیرهای دلسوز و باتجربه جهت رشد و پرورش بچه‌ها است.

فارع‌التحصيل شدم. به دلیل شرایط سخت مالی و اقتصادی و نبود کار مناسب اجبارا به بیراهه رانده شدم. با کارگری و شاگردی مخارج تحصیل تا این مقطع را فراهم کردم اما افسوس که همه آرزوهایم بر باد رفت. او به کودکان کار اشاره می‌کند و می‌گوید: خانه‌های سرشار از فقر، بچه‌ها را وارد چرخه کار می‌کند و ادامه تحصیل هم انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کند. همکار خودم فوق‌لیسانس دارد و جبر روزگار او را به همین جاده انداخته است. بچه‌ها در سنین پایین شاگردی می‌کنند و همین که سشنان بالاتر برود، گازویل‌کش و افغانی‌کش می‌شوند؛ از خاش تا سبrawان صد هزار یا نهایت ۲۰۰ هزار تومان می‌گیرند و نان به خانه می‌آورند، تازه اگر جاده را نیسته باشند. او می‌گوید: ماشین‌های سوخت‌بری بسیار خطرناک هستند و طعم وحشت و اضطراب بچه‌ها را بیکاره پیر می‌کند. بعضی خودروها از مشک برای حمل سوخت استفاده می‌کنند که مشک خطرش از گالن چندین برابر بیشتر است؛ به‌خصوص سرعت رعشه‌آور ۲۰۰ کیلومتر با حجم سنگین از سوخت، سر هر پیچ که عملاً روی زندگی‌ات قمار می‌کني. سوخت‌برهایی که از گالن استفاده می‌کنند، سربچه‌های رنجور ۱۰ تا ۱۴ساله گالنه‌ها را که هرکدام ۷۰ لیتر است بار می‌زنند و پایان کار خالی می‌کنند. آدم نفسش بند می‌آید. لب مرز لابه‌لای رقص ماسه‌ها که با ورزش باد همراه شده است، چهره کودکی غرق در عرق را می‌بینیم که دستان کوچکش را به دور طنابی بزرگ‌تر از قدش حلقه کرده و گالن‌های کوچک سوخت را با تمام توان می‌کشد.

مرگ جز: رویدادهای روزانه‌است

واژه‌ها توان تصویر این حجم از درد را ندارند. هرچه زمان به دور صحبت‌های خداداد می‌چرخد، پرده جدیدی از وحشت می‌گشاید. این بار سخن از اضطراب مندی‌ها می‌گوید؛ اتاقک‌های فلزی دودگرفته که ویتترین فروش گالن‌های سوخت هستند و حالا همین مندی‌های سیاه که بوی کاسی می‌دهند، اتاق بازی کودکان هم شده است. خداداد از مرگ نزدیکان خود در انفجار مندی‌ها می‌گوید که پودری از خاکستر تحویل گرفتند. صدای باد افتاده بود لابه‌لای درختان خرما که خداداد با چشمانی بی‌رقم می‌گوید: اینجا نان به قیمت جان است. این را خودم بارها در میان جاده‌های طولانی و خشن لمس کرده‌ام، تصادف در این منطقه جزء رویدادهای عادی به حساب می‌آید. برای ما خطرناک‌تر از چنگال قانون، دزدها و خفت‌گریهایی هستند که در جاده کمین کرده و به دنبال بار حاضر و آماده می‌افتند. سوخت‌برها که به جاده می‌افتند، اجل دست دراز می‌کند و با ماشین‌ها همراه می‌شود؛ هیچ‌کدام از اهالی راغب به انجام این کار نیستند، بهای سرنوشت آنها را در این جاده انداخته است. در آغوش کشیدن بچه‌هایم هنگام

بہنام مزینانی: این روزها در بسیاری از شهرهای سیستان، گردوغبار فضای مقابل چشم‌ها را می‌خورد و جایی برای به‌رخ‌کشیدن عطر و بوی آغاز سال تحصیلی نگذاشته است. در سیستان وبلوچستان فقر، کم‌آبی، غبار و… زورشان بر زنگ مدرسه چربیده و بوی ماه مهر آمیخته با اینها همه‌گیر شده است. اینجا چندان خبری از ذوق‌زدگی خانواده‌ها برای آغاز سال تحصیلی نیست و بسیاری از بچه‌ها از تحصیل باز می‌مانند.

مدرسه‌های ناام

صحنه‌های باد، وسط آسمان ملتهب جنوب خودش را به رخ می‌کشید و دانش‌آموزانی که در حیاط به دنبال ثبت خاطرات شیرین تحصیل بودند. بارش‌های پرزور چندروزه و نعره‌های باد، ریشه آجرهای کنار دست بچه‌ها را شل کرده بود. صدای ترک‌خوردن شیارهای آجرهای سست کلاس دور دل‌آشوبی بچه‌های مدرسه می‌چرخید و ناگهان همه چیز فروریخت. رقص دیوار شکم برآمده، معلم را به پاهای دیوار انداخت تا بچه‌ها زیر آوار نمانند. سرفه‌های معلم که با ماشین یکی از اهالی به درمانگاه برده می‌شد، این بار از جنس گچ و تخته‌سیاه نبود؛ غبار آجرهای دربه‌در ریه‌ها را پر کرده بود. و سرانجام، فشار آوار، جان آقای معلم را خاموش کرد و پرونده تدریستش برای همیشه بسته شد. این معلم جانسپار حمیدرضا گنگوزهی بود که خود را فدایی سه دانش‌آموز کرد و امید به زندگی را در جان تک‌تکشان دمید. این نمایش اندوه‌بار، برشی از دردنامه‌های دانش‌آموزان سrawان است که چشمان بی‌فروغشان به دنبال کمتین امکانات می‌چرخد.

کار کودکان بوی جان می‌دهد

ترازادی کودکان کار سال‌های سال است به گوشمان می‌خورد و به رسانه‌ها ورود کرده، اما کارکردن کودک در برخی جاها بوی جان می‌دهد. شغلی بی‌اعتبار که معلوم نیست هر بار که می‌روند، دستانشان به دور گردن مادرشان خواهد رسید یا نه؟ قلب‌های کوچکی که حداقل بقا شوریده‌حالشان کرده است. لذت سرخوشی‌های کودکی لابه‌لای حسرت‌ها دفن شده است. شیطنت‌های کودکی که دور مردانگی و احساس مسئولیت پنهان شده است و جرئت نمایش ندارد. تنگدستی در این منطقه بچه‌ها را گاهی از چهارسالگی در جاده گذران زندگی می‌اندازد و دلپره پول‌های روزانه، خود را با دلشوره‌های روز امتحان عوض می‌کند. علی‌که از اهالی خاش است، میان صف طولانی نانوایی هم‌کلام ما می‌شود: فشار اقتصادی به قدری است که خانواده‌ها توان تأمین مخارج تحصیل بچه‌ها را ندارند. از طرف دیگر فاصله مدارس آن‌قدر زیاد است که گاهی تنها گزینه موجود برای بچه‌ها کارکردن است. فاصله بعضی از روستاهای سیستان وبلوچستان تا مدرسه به ۲۰ تا ۵۰ کیلومتر می‌رسد که رقم بقای تحصیل از بین می‌رود و بعد از گذراندن دوره ابتدایی عملاً پایان مقطع تحصیل به صدا درمی‌آید. و همین می‌شود که کودکی به نوجوانی نرسیده، می‌افتد وسط جاده وحشت. دنبایی عجیب که انتخابشان عملاً میان دو موضوع محدود می‌شود؛ اینجا نوجوان‌ها متناسب با علایقشان وارد فضای تخصصی افغان‌کشی یا سوخت‌بری می‌شوند و این اولین انتخاب آنها در زندگی است و برای اولین بار حس ارزشمندی را تجربه می‌کنند، چون قدرت انتخاب دارند.

سوخت‌بری با افغان‌کشی!

غم عجیبی لای چشم‌های علی به چشم می‌خورد، وقتی از این دو کار حرف می‌زند. شاگردان مکتب افغان‌کش نظارت بر چیدمان افغانستانی‌هایی دارند که ۱۴ و ۱۵ نفری، فشرده و به‌هم‌چسبیده باید درون یک خودروی شخصی جا شوند. نوجوان بلوچ باید همراه با پلاک‌های مخدوش و موتورهای تقویت‌شده، لباس شونی‌های جان جاده را بر تن کند. شوتی‌ها همان شبح‌های سرگردان میان راه هستند که باهائی انده فقط به دور پدال گاز می‌چسبد و همه زورش را برای نگه‌داشتن فرمان در میان خاک‌ها و آسفالت‌های سخت و بی‌کیفیت می‌گذارد. افغانستانی‌ها برای کار، التهاب جاده و سرعت ترس‌آلودش را به جان می‌خرند و یک مقصد ترس در تمام وجودشان می‌جوشد تا اساس فرمان شود. علی وسط دردگویه‌هایش دستانم را می‌گیرد و ادامه می‌دهد: اینجا تصادفات با آن سرعت و آن تعداد مسافر به قدری دلخراش است که یازمان‌دگان فقط دعا می‌کنند که خدا کند جنازه نسوخته باشد و آخرین وداع چهره‌اش را ببینیم.

نان به قیمت جان

فرجام همین چند سال تحصیل و هم‌آغوشی با کتاب، افتادن در جاده مرگ می‌شود. خداداد، سوخت‌کشی تحصیل‌کرده است که به قول خودش قربانی نان و پول شده. می‌گوید: سال ۹۶ با مدرک مهندسی منابع طبیعی از دانشگاه

زنگ خطر برای ظهور شکاف ایرانی-افغانستانی

سیاستی نبوده‌اند که از پیش اندیشیده و اتخاذ شده باشد. اکثرشان واکنشی بوده‌اند. عدم تداوم و انقطاع سیاست‌ها نیز نشان از آن دارد که از سویی موضع دولت در قبال مهاجران در یک خط برنامه‌ریزی نیست و از سویی دیگر نیز این سیاست‌ها چندان موفق از آب درنیامده‌اند و در نهایت آنچه در عمل به جا مانده، تعلیق وضعیت مهاجران است. نمود این آشفتگی را به‌خصوص در ارتباط با مسئله تحصیل کودکان مهاجر می‌توان ملاحظه کرد. از سویی بر اساس فرمان ۱۳۹۶ علی، قرار بر آن بود که هیچ دانش‌آموز مهاجری، فارغ از وضعیت اقامتی از تحصیل باز نماند و از سوی دیگر هرساله و در فصل ثبت‌نام، شاهد دشوارشدن فرایندها برای ثبت‌نام هستیم. در سال تحصیلی جاری نیز با بخش‌نامه وزارت آموزش و پرورش مبنی بر اجباری‌شدن دریافت شهریه از کودکان غیرایرانی عملاً وضع به پیش از فرمان رهبری بازگشت. این مسئله در ارتباط با کل سیاست‌های ادغام مهاجران نیز صدق می‌کند. نمود دیگر این مسئله، کشاکش بر سر اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج مادران ایرانی است. پس از تلاش‌های فراوان فعالان مدنی و حقوقی برای تصویب قانون، اجرای آن در عمل بسیار دشوار پیش رفته است، بخشی از مخاطبان هنوز تعیین تکلیف نشده‌اند و حتی چندین و چند تلاش برای متوقف‌کردن آن از سوی نمایندگان مجلس و دستگاه‌های مختلف صورت گرفته است.

بر این اساس می‌توان ادعا کرد که فقدان سیاست مهاجرتی مشخص و بی‌میلی به ادغام‌کردن مهاجران در جامعه ایران سبب شده است مهاجران در وضعیت حاشیه‌ای تثبیت شوند. این در حالی است که بخشی از مهاجران، یعنی نسل‌های دوم و سوم و اکنون نسل چهارم، به‌صورت طبیعی و فارغ از سیاست‌های رسمی، خود را ایرانی می‌دانند و حتی تصویری از افغانستان نداشته و پیوندی با آن ندارند. به‌طور متقابل نیز بخش قابل توجهی از جامعه ایرانی نیز با بخش زیادی از این مهاجران نسل دوم، سوم و چهارم پیوند خورده‌اند و به آنها به چشم ایرانی می‌نگرند. با این حال سدهای قانونی ناشی از بی‌میلی سیاست‌گذاران و همکام با آن تلاش جریان‌های مهاجرتسز، امکان ادغام کامل را حتی از این گروه از مهاجران نیز سلب کرده و بر حاشیه‌ای باقی‌ماندن آنها پافشاری کرده‌اند. اما شاید بازار کار و وضعیت اشتغال مهاجران برجسته‌ترین موضوع مهاجران در ایران است. تقاضا برای نیروی کار افغانستانی، عامل و نیروی اصلی جاذبه برای پادارماندن جریان ورود افغانستانی‌ها به ایران است. شرایط سیاسی و امنیتی کشور افغانستان عامل تسریع‌کننده بوده است، اما عامل اصلی مهاجرت‌ها به ایران در دو دهه اخیر و حتی پس از استقرار مجدد طالبان، همواره کشش بازار کار ایران در قبال کارگران

گزارش

ماحبان بی‌خانه

شرق: شرکت تعاونی مسکن شهرداری تهران، سال ۸۹ در محدوده منطقه چنگر واقع در خیابان علی‌مرادی شروع به ساخت برجی ۲۰طبقه با واحد کرده که برخلاف وعده آماده‌شدن آن در شهریور ۱۴۰۰ همچنان بخشی از ساخت ساختمان نیمه‌کاره مانده است. ساکنان در این سال‌ها بارها علاوه بر هزینه اولیه، مبالغ دیگری هم پرداخت کرده‌اند و در روزهای گذشته نیز هیئت‌مدیره درخواست مالی مجدد داشته است. برخی ساکنان به دلیل نگرانی از فسخ قرارداد، در واحدهای نیمه‌کاره ساکن شدند. طبق آنچه ساکنان اشاره کردند، در روزهای گذشته گویا گروهی از طرف پیمانکار به ساکنان حمله کردند و در درگیری به تعدادی از آنها آسیب رسید. مالکان اشاره کردند در صورت عدم پرداخت هزینه ذکرشده از طرف هیئت‌مدیره تعاونی، قرارداد را فسخ می‌کنند و واحد را با قیمت کارشناسی به فرد دیگری می‌فروشند. البته طبق صحبت‌های عضو هیئت‌مدیره این شرکت تعاونی شهرداری، تورم سال‌های اخیر باعث برهم‌خوردن تمام معادلات آنها شده و چاره‌ای جز دریافت پول بیشتر از مالکان ندارند. «شرق» در گفت‌وگو با هر دو طرف این معامله، مشکلات پیش آمده برای این مالکان را مورد بررسی قرار داده است.

♦♦♦

مثل صحرانشین‌ها زندگی می‌کنیم

یکی از مالکان این ساختمان که از سال ۹۸ اقدام به خرید واحد مسکونی کرده و همچنان درگیر تهیه پول برای تکمیل پروژه است، به «شرق» می‌گوید: «پیش‌فروش این واحدها از سال ۸۹ شروع شده، ولی من از سال ۹۸ واحدی از این پروژه خریدم. از من ۸۰۰ میلیون گرفتند تا با همین کار تمام شود. قرار بود شهریور سال ۱۴۰۰ واحدها تحویل داده شود. در قول‌نامه اشاره شده بود که احتمالاً مبلغی اضافه خواهد شد. وقتی به سال ۱۴۰۰ رسیدیم جلسه‌ای گذاشتند و توضیح دادند کار عقب مانده، گفتند به گرانی برخوردیم و کم آوردیم. ما را مجبور کردند بین ۵۷۰ میلیون تا ۹۰۰ میلیون که متوسط ۷۰۰ میلیون می‌شود، پول پرداخت کنیم. اینجا صراحتاً بیان کردند واحدها را -شهریور ۱۴۰۱ تحویل خواهیم داد. اما زمان گذشت و به بعد از عید ۱۴۰۲ رسیدیم و گفتند برای هر واحد باید دوباره مبلغی بدهید. مثلاً به من گفتند در مدت کوتاهی ۹۲۰ میلیون پرداخت کنم. ما به دنبال راه‌حلی بودیم تا این مبلغ را تبدیل کنیم. هفته پیش هم بلاغیه‌ای آمد که اگر طی پنج روز ۲۵۰ میلیون از مبلغ را واریز نکنید، قرارداد فسخ می‌شود و واحد به قیمت کارشناسی به فروش می‌رود. ما جمع‌شدیم تا در این رابطه صحبت کنیم. اما تعاونی با هیچ‌کدام از نظرات ما کنار نیامد. این چند روزی است که از ترس اینکه واحد را از دست بدهیم، با چند خانوار دیگر اینجا مستقر شدیم. با وجودی که ساختمان آب، گاز و برق ندار، مثل صحرانشین‌ها زندگی می‌کنیم. من به عنوان معلم نمی‌توانم طرف پنج روز ۲۵۰ میلیون تهیه کنم. تعداد محدودی این پول را واریز کردند، ولی به آنها گفته شده اگر دیگر افراد پول را واریز نکنند، ما پروژه را تحویل نمی‌دهیم. باید صبر کنیم تا همه پول را پرداخت کنند و ممکن است باز هم پول بگیرند».

ماکنک خوریدیم

سعید وطنی، نماینده مالکان، در گفت‌وگو با «شرق» به حضور برخی مالکان در ساختمان اشاره می‌کند که به دلیل نگرانی از پس‌گرفتن واحدها، مالکان مستقر شدند و می‌گوید: «در حال حاضر که در ساختمان مستقر شدیم، اداره تعاون دارد کمک می‌کند تا آب و برق ساختمان را وصل کنیم ولی یک گروه با وضعیت نامناسب به ساختمان رخنند و آب را به روی ما بستیم. چند روز قبل در همین ساختمان ما مراسم ۲۸ صفر گرفته بودیم، اما این جماعت کاری با ما کردند که هرگز یادمان نمی‌رود. گروهی وارد ساختمان شدند و به ما و زن و بچه ما حمله کردند. ما الان برای این رفتارشان که واقعا به ما حمله کردند شکوائیه تنظیم کردیم». این مالک اضافه می‌کند: «تمام بحث ما این است که ساختمان‌ها را تحویل بگیریم. برای همین تا الان به تمام مقامات هم نامه دادیم. اگر تا الان چیزی را رسانه‌ای نکردیم، گفتیم در گروه‌های معاند چیزی در مورد این تعاونی مطرح نشود ولی دیگر خسته شدیم. مگر می‌شود یک تعداد ارادل و اوپاش را برای ما بفرستد که با جاقو و چماق از در و دیوار وارد ساختمان شوند؟ یک روز در لابی همین ساختمان مراسم اربعین برگزار کردیم که یکی از اعضا به رفت‌وآمدهایی مشکوک می‌شود. بعد از آن یکدفعه دیدیم تعداد زیادی با سلاح سرد از در و دیوار وارد ساختمان شدند. ما هم مجبور بودیم برای حفاظت از زن و بچه دفاع مشروع کنیم. مشکل آنها این بود که چرا ساختمان را تحویل گرفتیم و در آن مستقریم. اما در پرونده‌ای که بعد از حضور پلیس برای آنها تشکیل شد، گفتند نزاع دسته‌جمعی، به صورتی که یکی از همان ارادل افراد کرد از طرف گروهی خاص انجام شده. خدا به ما رحم کرد که فقط چهار، پنج نفرشان داخل ساختمان آمدند و بقیه بیرون بودند. ما فقط می‌دیدیم تعداد زیادی با قمه روی در و دیوار ایستادند. ما راه فراری هم نداشتیم؛ چون زن و بچه ما همه داخل ساختمان بودند. تعدادی از ما به همین دلیل آسیب دیدیم و زخمی هستیم…».

افزایش تورم همه معاملات ما را به‌هم زد

مساعد دوسالو عضو هیئت‌مدیره و مدیرعامل تعاونی مسکن شهرداری تهران تأکید دارد که همه چیز بر اساس قول‌نامه پیش رفته و البته تورم‌های چند سال اخیر تمام برنامه‌های آنها را بر هم زده است. داسکار به «شرق» می‌گوید: «ما همه چیز را برای این افراد توضیح دادیم، اما از کسانی که حرف خودشان را هم قبول ندارند چه انتظار داشته باشیم؟ این افراد قرارداد را دیدند، اما بعد از آن مسائل دیگر را عنوان می‌کنند. ما وقتی سال ۹۵ با پیمانکار قرارداد بستیم، متریال آن زمان با الان متفاوت خواهد بود. طبق محاسبات ما قرار بود پیش از این ساختمان تحویل داده شود، اما افزایش قیمت‌ها همه چیز را متفاوت کرد. در قرارداد آمده که پول انشعابات و محوطه‌سازی بر عهده خودشان است ولی به آن بی‌توجهی می‌کنند. ما در قرارداد کلمه علی‌الحساب را ذکر می‌کنیم، چون نمی‌دانیم در آینده چقدر با افزایش قیمت مواجه خواهیم شد». داسکار در پاسخ به ماجرای مهلت پنج‌روزه مالکان برای پرداخت ۲۵۰ میلیون می‌گوید: «ما برج سه و چهار به این افراد نامه دادیم که این مبلغ آخر را بدهید. در واقع ما چهار یا پنج روز نیست که به آنها وقت داده باشیم، بلکه بیش از دو ماه است. آیا شما خبر داشتید که پیو ۲۰۷ و ۲۵۰ میلیون بود، به یک میلیارد می‌رسد؟ ما هم نمی‌دانستیم با این میزان افزایش قیمت‌رو به‌رو می‌شویم». این عضو هیئت‌مدیره در مورد ماجرای ضرب‌و‌شتم پیش‌آمده در ساختمان اشاره می‌کند: «اتفاق در همین مورد به دادگاه و کلاتری رفتم و با پیمانکار هم صحبت کردم. به پیمانکار گفتم این چه کاری بود که انجام دادید؟ در رابطه با این موضوع من طرف خریدارها را گرفتم. من تا آن موقع فقط حرف خریدارها را شنیده بودم. وقتی اینها را به او گفتم، گفت این حرف‌ها درست نیست و فقط نگهبان‌های ساختمان را بیشتر کرده بوده تا حفاظت از این ساختمان بیشتر شود. به طور کل هم باید بگویم وقتی برجی ساخته می‌شود، ناظر باید پایان کار را اعلام کند، در غیر این صورت هر اتفاقی بیفتد پای خود خانوارها خواهد بود. الان هم مالکان کارهایی در ساختمان می‌کنند که بسیار خطرناک است؛ مثلاً از آسانسور نیمه‌کاره ساختمان استفاده می‌کنند که هنوز به‌طور کامل تأییدیه نگرفته است، برای خودشان برق کل ۱۴۴ واحد را وصل می‌کنند که ما اطلاع دادیم هر اتفاقی بیفتد گردن خودشان خواهد بود و…».

